

## ارجاع به قرآن در ادبیات ناظر به بددینی در میان مسلمانان تا سده هفتم: پژوهشی در تاریخ اجتماعی زبان دینی<sup>۱</sup>،<sup>۲</sup>

امین مهربانی<sup>۳</sup>

پژوهشگر بنیاد دائرةالمعارف اسلامی، گروه تاریخ اجتماعی، تهران، ایران

### چکیده

از صدر اسلام پیامبر اکرم (ص) و صحابه در مواجهه با بی‌دینان و خارجان از محدوده ایمانی و نیز با بددینان که به ترتیب در زبان قرآنی «کافر/مشرک» و «منافق/فاسق» خوانده شده‌اند، از اصطلاحات و تعبیر قرآنی استفاده کرده‌اند؛ در بررسی تاریخ اجتماعی زبان دینی در اسلام و با در نظر گرفتن انبوهی از شواهد که از متون کلامی، فقهی، تاریخی و ادبی برمی‌آید، ملاحظه می‌شود که بسیاری از کاربران این مجموعه واژگان و تعبیر در بافت مباحثات و منازعات درون‌دینی، مشروعیت چنین کاربردهایی را به سخن قرآنی مستظهر می‌دانستند. در موارد بسیار فهم ناصواب از آیات مربوط به بددینان و بی‌دینان موجب شده است که برخی از مسلمانان در جریان تکفیر و تفسیق‌ها و مناقشات کلامی، فقهی، سیاسی و... از طریق قیاس و تعمیم مصادیق این آیات، واژگان و تعبیر به کار رفته در آن‌ها را در مورد رقبا و مخالفان به کار گیرند. در این نگاشته بر آنیم با ارائه برخی شواهد تاریخی، چند و چون فهم و برداشت‌ها از آیات یاد شده را بررسی کنیم و به‌اختصار نشان دهیم که چگونه فهم ناصواب از این آیات و به‌کارگیری نادرستشان گاه به جای تقویت همگرایی مسلمانان به واگرایی آنها انجامیده است.

**کلیدواژه‌ها:** زبان دینی، بددینی، قرآن، تکفیر، تفسیق، لعن.

۱. تاریخ وصول: ۱۳۹۰/۹/۲۸؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۱۱/۲۵

۲. این مقاله از پایان‌نامه کارشناسی ارشد نگارنده، با عنوان «اصطلاح‌شناسی ادبیات بددینی در فرهنگ اسلامی تا سده هفتم» برگرفته شده است.

۳. پست الکترونیک: mehrabaniam@gmail.com

## مقدمه

در نفس دین - و این در مورد هر دین، اگرچه به شدت و ضعف، صادق است - گروه باورمندان از ناباوران جدا می‌شوند. هماره دو گستره مؤمنان و کافران به آن دین وجود دارند و به‌ناچار مسائل ناظر به ارتباط این گروه‌ها، از جمله تکفیر، رخ می‌نمایند. افزون بر این کفر، زوج دیالکتیک ایمان است؛ به این معنی که شناخت هر یک در دیگری تنیده است. از این رو باورمندان به دین و ایمانی خاص، در تعریف ایمان و تعیین مرز بین ایمان‌داران و بی‌ایمانان ناگزیر از پرداختن به کفر و مسائل مربوط به آنند. بنیان‌گذاران دین و مؤمنان آموزه‌هایی را به عنوان وجه فارق آن دین از دیگر ادیان تأیید و تأکید می‌کنند و به تدریج هسته یا هسته‌هایی مرکزی از آموزه‌ها، هنجارها، شعائر و ... شکل می‌گیرد.

پذیرش چنین هسته‌هایی بین باورمندان، هماره به یک سطح و به یک سان نیست. بدین‌گونه است که مرزبندی دیگری بروز می‌کند که معطوف به طیف‌ها و سطوح مختلف مؤمنان است و مفاهیم «راست‌کیشی»، «دگراندیشی»، «بددینی»، «سنت»، «بدعت» و ... را می‌پروراند. بدین منوال مسائل راجع به ارتباط گروه‌های درون دین مطرح می‌شوند. این ارتباطات، البته همیشه مسالمت‌آمیز نیستند. این‌چنین است که تکفیر و تفسیق، طعن و لعن، قدح و ذم، افزون بر بی‌دینان یا پیروان دیگر ادیان متوجه بدعت‌گذاران و بددینان درون حوزه ایمان‌داران می‌گردد.

اگر باور داشته باشیم که ذهن و زبان پیوندی گسست‌ناپذیر دارند - اگر نه یکیشان پنداریم - بی‌گمان اندیشه‌های تکفیری در هر دین، در زبان و ادبیات مؤمنان به آن دین نیز نمود و بازتاب خواهد داشت. تکفیر و عناصر زیر مجموعه آن، غالباً در ادبیات با ویژگی‌ها و مؤلفه‌های خود بروز می‌کند. چنین ادبیاتی واژگان و اصطلاحاتی را می‌پروراند و سازوکار خود را داراست. برای مثال در فرهنگ اسلامی، اصطلاحاتی چون «باطنی»، «قدری»، «گبر»، «قرمطی»، «زندیق»، «باحتی» و ... از این دست‌اند. اصطلاح‌شناسی این واژگان، تطوّرشناسی تاریخی و زبان‌شناختی آنها و بررسی علل و زمینه‌های رواجشان، پژوهش‌هایی درازدامن می‌طلبد. پژوهش در ادبیات ناظر به بددینی در بررسی و آسیب‌شناسی مسائلی چون ارتداد، بدعت، تکفیر، تفسیق و ... کارآمد خواهد بود.

در تاریخ اسلام، تکفیر در ادوار مختلف هماره با بسامد گوناگون جریان داشته. متناظر با آن، طیف‌های گوناگون مؤمنان از علما و آموزگاران دین چون فقها، متکلمان و ... تا دین‌داران عادی و عامی، در طرد و نفی مخالفان از واژگان و ادبیات ناظر به بددینی بهره می‌برده‌اند. چرایی و

چگونگی رواج این ادبیات معلول علل چندی است. برای نمونه پیشینه این مجموعه واژگانی و اصطلاحی در فرهنگ‌ها و ادیان سرزمین‌هایی که مسلمانان به تصرف درآوردند از این علل است؛ در بسیاری از این فرهنگ‌ها لعن و تکفیر و ادبیات آن نهادین شده بود.<sup>۱</sup> الزام و اجبار سیاسی، عامل دیگری بوده است؛ در بسیاری موارد حاکمان مسلمان مروج چنین فرهنگی بوده‌اند و به لعن مخالفان حکم داده‌اند. معاویه، به لعن علی (ع) بر منابر حکم می‌داده<sup>۲</sup> و بعدها – مثلاً در زمان المعتض بالله و به سال ۲۸۴هـ – خود معاویه بر منابر لعن شده.<sup>۳</sup> گاه معتزله<sup>۴</sup> و گاه اشاعره لعن شده‌اند.<sup>۵</sup> مسعودی در نمونه‌ای که به‌وضوح تأثیر عوامل سیاسی را در نهادینه ساختن فرهنگ طعن و لعن می‌نماید، گزارش می‌کند که اهل حرآن به سال ۱۳۲هـ هنگامی که لعن علی (ع) از منابر نماز جمعه برانداخته شد، از اجرای حکم سر باز زده می‌گفتند هیچ نمازی جز به لعن ابو تراب پذیرفته نیست.<sup>۶</sup>

بخش قابل توجهی از شبکه واژگانی و تعبیر تشکیل‌دهنده ادبیات ناظر به بدبینی در اسلام نیز هم‌چون بسیاری از دیگر حوزه‌های زبانی کاربردی در میان مسلمانان، تحت تأثیر و یا با الهامی از واژگان و عبارات قرآنی پدید آمده و سخن و خطاب قرآنی، منبع یا مستند شماری از عبارات و اصطلاحات ناظر به بدبینی در دوره اسلامی بوده است. پس از درگذشت پیامبر، نقش قرآن در زندگی و فرهنگ مسلمانان بیش از پیش نمود و اهمیت یافت و این متن مقدس منبع و سرمشق اصلی فکر و عمل مؤمنان شد. فرهنگ قرآنی در جزئیات زندگی و رفتار مسلمانان نفوذ داشت. این تأثیر و نفوذ در گفتار و ادبیات ایشان نیز به برجستگی مشهود است. افزون بر این، با گسترش اسلام در مناطقی با سنن فرهنگی، مذهبی و تاریخی مختلف، آیات قرآن، گنجیه‌ی ارجاعی مشترکی پدید می‌آوردند که می‌توانستند روابط بین‌الادھانی مسلمانان را آسان سازند. این امر نیز زبان و ادبیات مسلمانان را سرشار از تلمیحات و تضمینات قرآنی می‌ساخت.

۱. برای نمونه درباره تکفیر در ایران پیش از اسلام نک. دریایی، ۲۹۱-۲۹۵؛ تفضلی، ۷۲۳-۷۳۷؛ 4/104, 105 Russell
۲. نک. یعقوبی، ۲۰۳/۲؛ بلاذری، *انساب‌الاشراف*، ۶۱۳/۵؛ طبری، *تاریخ‌الطبری*، ۳۶/۷؛ مسکویه رازی، ۲۷/۳؛ ابن‌العمرانی، ۵۱
۳. نک. طبری، *تاریخ‌الطبری*، ۵۴/۱۰ و ۵۵؛ مسکویه رازی، ۱/۵؛ ابن‌جوزی، *المنتظم*، ۳۷۱/۱۲؛ ابن‌اثیر، *الکامل فی‌التاریخ*، ۴۸۵/۷
۴. برای مثال نک. ابن‌جوزی، *المنتظم*، ۸۸/۱۶
۵. نک. ابن‌جوزی، *المنتظم*، ۳۴۰/۱۵؛ ابن‌اثیر، *الکامل فی‌التاریخ*، ۲۰۹/۱۰؛ ابن‌خلدون، ۱۵/۵
۶. نک. مسعودی، ۲۴۵/۳

ادبیاتی که در بالا از آن با عنوان ادبیات ناظر به بددینی یاد کردیم نیز، به عنوان بُعدی از ابعاد ادبیات مسلمانان متأثر از فرهنگ قرآنی بوده است. در این نگاشته برآنیم با ارائه برخی شواهد تاریخی چندوچون این تأثیرپذیری را بررسییم.

### ادبیات ناظر به بی‌دینان و بددینان در قرآن

در اسلام از همان زمان نزول قرآن در کنار مسائل مربوط به کافران و مشرکان که بی‌دینان و بددینان بیرون از مرز ایمانی به حساب می‌آمدند، به بددینان درونی مانند منافقان نیز توجه داده شده است. در آیات بسیاری که در خطاب به این گروه‌هاست ادبیاتی را شاهدیم که آشکارا از شیوه خطاب و بیان سایر آیات متمایز است. در تنبیه و تنبّه این گروه‌ها از لحنی توبیخی استفاده شده است. گاه این آیات حاوی لعن و نفرین‌اند (برای نمونه نک. لعن الهی در ۳۳: ۶۴ و ۶۸؛ ۵: ۶۰؛ ۴: ۵۲؛ ۴: ۱۱۸. نیز نک. ۱۱۱: ۱؛ ۵۱؛ ۱۰؛ ۷۴؛ ۱۹ و ۲۰؛ ۸۵: ۸۴ که که در بردارنده نفرین‌اند. در آیاتی نیز افزون بر لعن خداوند جواز یا وجوب لعن آدمیان نسبت به برخی از این گروه‌ها به چشم می‌آید. نک. ۲: ۱۵۹ و ۱۶۱؛ ۳: ۸۷). گاه سخن از نجاست و

۱. إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكُفْرِينَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا (۶۴)

رَبَّنَا إِنَّهُمْ ضِعَفٌ مِنْ الْعَذَابِ وَ الْعَذَابُ لَعَنًا كَبِيرًا (۶۸)

۲. قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِمَّنْ ذَٰلِكَ مُتَوَبِّعًا عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ وَ عَبَدَ

الطَّاغُوتِ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَ أَضَلُّ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ

۳. أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ مَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَن لَّن تَجِدْ لَهُ نَصِيرًا

۴. لَعَنَهُ اللَّهُ وَ قَالَ لَا تَخَذَنَّ مِنْ عِبَادِكِ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا

۵. تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ

۶. قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ

۷. فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَرًا (۱۹)

ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَرًا (۲۰)

۸. قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخُدُودِ

۹. إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَلْهَدَىٰ مِنَ بَعْدِ مَا بَيَّنَّ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّعْنُونَ

اللَّعْنُونَ (۱۵۹)

رجاست آن‌هاست (نک. ۹: ۲۸؛ ۶: ۱۲۵؛ ۱۰: ۱۰۰). در آیاتی کافران بدترین جنبنندگان خوانده شده‌اند (نک. ۸: ۵۵؛ قس. ۸: ۲۲) و در بسیاری آیات به چارپایان و حیوانات و پست‌تر از آن‌ها مانده شده‌اند (نک. ۲: ۱۷۱؛ ۲۵: ۴۴؛ ۷: ۱۷۹؛ ۴۷: ۱۲) که حاوی تشبیه به چارپایان‌اند. ۶۲: ۱۵؛ و ۷۴: ۱۲۵ تشبیه به حمار، ۷: ۱۶۶؛ ۵: ۱۶۰ لعن کفار و مسخشان به

- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَئِكَ عَلَيْهِمُ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۶۱)
۱. أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمُ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ
  ۲. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَ إِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
  ۳. فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَٰلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
  ۴. وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ
  ۵. إِنْ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
  ۶. إِنْ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ
  ۷. وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً صُمُّ بُكْمٌ عُمَى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ
  ۸. أَمْ تَحْسَبُ أَنْ أَكْثَرُهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا
  ۹. وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَ النَّاسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ
  ۱۰. إِنْ اللَّهُ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَ النَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ
  ۱۱. مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَآ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
  ۱۲. كَانَهُمْ حُمْرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ
  ۱۳. فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ
  ۱۴. قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِمَّنْ ذَٰلِكَ مُتَوَبِّعٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ لَعْنَةِ اللَّهِ وَ غَضَبِ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ وَ عِبَادَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ

بوزینه و خوک، و ۷: ۱۷۶<sup>۱</sup> تشبیه به کلب را شامل‌اند). برای موارد نظیر نک. ۶۸: ۱۳<sup>۲</sup> که در آن برخی کفار، زنیم (نانجیب و بی‌اصل و تبار) خوانده شده‌اند و ۲: ۱۵<sup>۳</sup> که استهزای خداوند را به کافران و در پاسخ استهزای آنان می‌نماید.<sup>۴</sup>

همان‌گونه که خود قرآن تصریح دارد (برای نمونه نک. ۲: ۲۶<sup>۵</sup>؛ ۲۵: ۳۹؛ ۷۴: ۳۱<sup>۶</sup>)، شیوه شیوه بیان تمثیلی وجهی و جیه در ادبیات قرآن داراست. این بیان تمثیلی در برخی از آیات حاوی ذم و قدح نیز به‌خوبی نمایان است (برای نمونه نک. آیات یادشده ۷: ۱۷۶؛ ۷: ۱۷۹؛ ۶۲: ۵). عبارات پایانی نظیر "لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ" (۷: ۱۷۶): «فمثله كمثل الكلب إن تحمل عليه يلهث و إن تتركه يلهث ذلك مثل القوم الذين كذبوا بآياتنا فاقصص القصص عليهم "لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ"» در برخی از این آیات به‌خوبی می‌رساند که هدف از بیان برخی از این تمثیل اندرز و انداز است. به این شرح که از ارتکاب اعمالی که مایه تشبیه به مصادیق آیات یادشده شوند، بیم دهد و موجبات عبرت را فراهم آورد. طبرسی<sup>۸</sup> در شأن نزول آیه پیش‌گفته (۷: ۱۷۶) و

۱. وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهَا بِهَا وَ لَكِنَّهَا أَخْلَدَتْ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

۲. غُلَّتْ بَعْدَ ذَلِكَ رِزِيمًا

۳. اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ

۴. برای دیگر موارد مربوط نک. Stewart, 1/491, 492. یادآوری این نکته لازم می‌نماید که چینش و در کنار کنار هم آوردن آیات حاوی طعن و لعن بددینان و بی‌دینان، نباید این برداشت را به ذهن القا کند که همه آیات قرآنی متضمن چنین رویکردی‌اند. توضیح آن‌که چنان‌که خواهیم آورد در بسیاری از آیات دیگر به مدارا و تساهل نسبت به دیگرکیشان و دیگراندیشان امر شده است. این نگاشته صرفاً به بررسی و آسیب‌شناسی ادبیات بددینی اختصاص دارد و نباید موجب این شائبه گردد که نگارنده از آیات تسامح‌آمیز قرآنی غافل بوده است. پژوهش در این آیات و نگاه مدارا-مدار قرآن خود مقال و مجالی دیگر می‌طلبد.

۵. إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَا ذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ

۶. وَ كَلَّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَ كَلَّا تَبَرْنَا تَبِيرًا

۷. وَ مَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَ مَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ يَرُدَّادَ الَّذِينَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِيْمَانًا وَ لَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ لِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْكَافِرُونَ مَا ذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَ مَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ

۸. طبرسی، ۷۶۹/۴

تعیین شخص مورد طعن آیه از قول امام باقر (ع) نقل می‌کند که: «الاصل فی ذلك بلعم ثم ضربه الله مثلاً لكل مؤثر هواه علی هدی الله من اهل القبلة». نیز در تفسیر آیه پنجم سوره جمعه («مثل الذین حملوا التوراة...») کسانی را که تنها به قرائت قرآن می‌پردازند و در پی فهم معنای آن نیستند، لاحق به این آیه می‌داند.<sup>۱</sup> چنین شیوه بیانی مسلمانان را بر آن می‌داشته که برای تحذیر از تکرار اشتباهات اقوام گذشته و یا شمولشان در مصادیق مورد طعن و لعن آیه در پی یافتن مصادیق هم‌زمانشان برآیند. عمر بن عبدالعزیز در نامه‌ای که به قصد تحذیر برخی خوارج نگاشته در خطاب به ایشان آیه ۲۲ از سوره انفال را به کار گرفته و به این طریق آنان را از این که مصداق آیه واقع شوند بیم داده است.<sup>۲</sup> اگرچه در آیات دیگری بر لزوم حسن برخورد و گفتار تأکید شده (برای نمونه نک. ۶: ۱۰۸؛ ۱۶: ۱۲۵؛ ۲: ۸۳؛ ۴۹: ۱۱)، تاریخ اسلام در بسیاری موارد نشان می‌دهد که آیات پیش‌گفته بهانه اشخاص و گروه‌ها در طعن و لعن مخالفان بوده است.

۱. طبرسی، ۴۳۰/۱۰. طباطبایی نیز ۲۶۶/۱- و ۲۶۷- وجه اتصال آیه را که مربوط به علمای یهود است به آیات پیشین که در خطاب به مسلمانان اند، پند و اندرز ایشان دانسته.
۲. نک. بلاذری، *انساب‌الاشراف*، ۲۱۱/۸. در تفاسیر و کتب، افزون بر قول اشهری که آیه را مربوط به منافقان دانسته، مشرکان عرب، یهود بنی قریظه و بنی نضیر و بنی عبدالدار - از طوایف قریش - یا کسانی از این طایفه را نیز در شأن نزول ذکر کرده‌اند. نک. ابن‌هشام، ۶۶۹/۱؛ طبری، *جامع‌البیان*، ۱۴۰/۹؛ طوسی، ۹۹/۵؛ طبرسی، ۸۱۸/۴؛ ابن جوزی، *زاد‌المسیر*، ۱۹۸/۲ و ۱۹۹؛ ابن‌کثیر، *تفسیر القرآن العظیم*، ۲۹/۴؛ کاشفی سبزواری، ۳۸۰/۱؛ جرجانی، ۳۲۹/۳؛ سیوطی، ۱۷۶/۳؛ فتح‌الله کاشانی، *زبدة‌التفاسیر*، ۲۴/۳؛ شریف لاهیجی، ۱۷۸/۲؛ بحرانی، ۶۶۴ و ۶۶۳/۲؛ فیض کاشانی، ۴۳۰/۱؛ طباطبایی، ۴۱/۹.
۳. وَ لَا تُسَبِّحُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْبُحُوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
۴. ادْخُلْ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَدِّلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ
۵. وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ
۶. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَ لَا يَسَاءُ مِنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَ لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَ لَا تَنَابَرُوا بِاللِّقَابِ بئْسَ الْإِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَ مَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

## وفور کاربرد آیات قرآنی

در چرایی رواج استفاده از آیات قرآنی و آیات مربوط به بددینی به عنوان زیرمجموعه آنها، چند نکته شایان بیان است:

۱. نقش محوری قرآن در بسیاری از آیین‌ها و شعائر اسلامی، وفور کاربرد آیات را باعث می‌شده است؛ ادعیه و اوراد رایج آکنده از اشارات و عبارات قرآنی بوده‌اند. همواره در نمازهای واجب و مستحب، آیات و سُورِی از قرآن به کار می‌رفته‌اند. در مدارس، مساجد، خانقاه‌ها و ... متون قرآنی عمده متون مورد استفاده بوده‌اند. استفاده از شعائر، ادعیه و اوراد در مواقع و احوال مختلف، کاربرد آیات ضمن آن‌ها را هنجارین می‌ساخته.
۲. تأثیر و نفوذ آیات قرآن سبب می‌شده است که گفته‌ها و نگاشته‌های مسلمانان در هر موضوع و زمینه، مشحون از تلویحات و اشارات قرآنی باشد. نیروی معنوی و تقدس آیات قرآنی، از این طریق می‌توانسته به متن و زمینه گفته‌ها یا نگاشته‌ها - ولو بافتاری عرفی و غیردینی داشته‌اند- انتقال یابد و به آن‌ها مشروعیت بخشد.
۳. استفاده از چنین روشی سبب جلب اعتماد مخاطب می‌شده و به او اطمینان می‌داده که با گوینده یا نگارنده‌ای دیگرکیش روبرو نیست؛ به این شرح که استفاده از آیات قرآنی، می‌توانسته اعتقاد گوینده یا نویسنده را به قرآن بیان کند و به گونه‌ای ضمنی مسلمان بودن وی را نشان دهد. کاربرد آیات قرآنی، پشتیبانی روانی برای مضامین و محتویات متن بوده، و هم‌سوسازی و تقریب اذهان گوینده و مخاطب را آسان‌تر می‌کرده است.
۴. آیات قرآنی، بستر تفهیمی مشترکی در مباحثات مسلمانان پدید می‌آوردند. این زمینه‌سازی از چند جانب قابل بررسی است:
  - الف. آیات قرآن، به عنوان عباراتی با پذیرش همگانی، گفتمان عوام و خواص را تسهیل می‌کرده‌اند. مشروعیت تعابیر قرآنی، نظرات علما، فقها و متکلمان را بین عوام پذیرفتنی‌تر می‌ساخته است.
  - ب. تفاهم قاطبه اهل اسلام، از هر فرهنگ و ملیت، بر مرجعیت متن مقدس‌شان به فهم و درک متون و نگاشته‌های حاوی آیات قرآنی مدد می‌رسانده و از این طریق، امکان مباحثه مسلمانان، از هر حوزه جغرافیایی فراهم‌تر بوده است.
  - ج. دلالات جملات قرآنی برای همه مسلمانان، از هر نژاد و زبان، نسبتاً یکسان بوده است. مسلمانان متکلم به هر زبان بومی، عبارات و اشارات قرآنی را فهم‌پذیرتر می‌یافته‌اند.



د. آیات و عبارات قرآن افزون بر تسهیل روابط عقلانی مسلمانان مکان‌های مختلف، ارتباط مسلمانانِ زمان‌های مختلف را نیز آسان‌تر می‌کرده است؛ پذیرش این آیات نزد همه نسل‌های مسلمانان، ارتباط گفتمانی این نسل‌ها را شدنی‌تر می‌ساخته و گفته‌های حاوی تعبیر قرآنی پیشینگان، فهم‌پذیرتر بوده است.

هـ. با وجود اختلاف در تأویل و تفسیر، تفاهم در پذیرش مرجعیت آیات قرآن، کاربردشان را در مناقشات و مجادلات اهل فرق فزونی می‌بخشیده. به همین دلیل استفاده از تضمینات و تلمیحات قرآنی در مباحثات بین‌المکاتبی به وفور دیده می‌شود.

۵. آیات قرآن به دلیل کثرت استفاده، راحت‌تر فهم می‌شدند و گاه تلمیحی کوتاه به آیه‌ای، نویسنده یا گوینده را از تفصیل و تطویل بی‌نیاز می‌ساخته است. به همین دلایل است که ادیبان، منشیان و دیگر نویسندگان از چنین شیوه‌ای در نگاشته‌های خود بهره‌های بسیار برده‌اند؛ برای مثال ابن‌مقفع، مترجم عربی کلبیله و دمنه، در این اثر از تلویحات و اشارات قرآنی فراوان استفاده کرده است، حال آن‌که وی را از اکابر زنداقه در تاریخ اسلام دانسته‌اند.<sup>۱</sup> چنین است که آیات پیش‌گفته به عنوان بخشی از ادبیات قرآنی می‌توانسته منبع ارجاعی در مناقشات کلامی، سیاسی و غیره باشد. از این رو افزون بر ردیات و نگاشته‌های کلامی و دینی، در متون تاریخی و غیردینی نیز اشارات و عباراتی از آیات یادشده به چشم می‌آید.

#### ادبیات ناظر به بدبینی نزد مسلمانان

نفس بیان تمثیلی و نوع مواجهه و خطاب اندرزآمیز و تنبیه‌گونه در آیات ناظر به بدبینی می‌توانسته جواز استفاده از آنها را به ذهن آورد، چه به جواز استفاده از این شیوه تصریح شده باشد (نظیر آیات پیش‌گفته‌ای که آدمیان را به لعن برخی کفار و بددینان فرا می‌خواند) و چه به حزم و حلم در برخورد با بی‌مذهبان و بدمذهبان تأکید شده باشد (مانند آیاتی که به تسامح و تساهل فرمان داده‌اند). گذر از معنا و مصداق تمثیلی و مجازی چنین آیاتی به مصادیق عینی و واقعی همواره با احتیاط و یا صادقانه نبوده است. قرآن کریم نیز به لغزش‌پذیری در فهم و تشخیص بیان تمثیلی‌اش تصدیق داشته است (برای نمونه نک. ۷۴: ۳۱: «لیقول الذین فی قلوبهم مرض و الکافرون ماذا اراد الله بهذا مثلاً کذلک یضلّ الله من یشاء و یمهدی من یشاء»). نیز نک. ۲: ۲۶). در موارد بسیار سوء استفاده از آیات فوق، دست‌آویز قدح و ذم رقبا در مناقشات

۱. نک. تاریخ‌نامه طبری، ۱۱۷۴/۴ به بعد؛ مجمل‌التواریخ، ۳۳۷؛ مستوفی، ۳۰۲؛ Gabrieli, 3/883

سیاسی قرار می‌گرفته. برای نمونه در گزارش معروفی که بسیاری کسان از واقعه حکمیت به دست داده‌اند ابوموسی، عمرو بن عاص را سگی خوانده است که چه به او حمله شود و چه واگذارندش زبان از دهان بیرون می‌آرد (اشاره به آیه ۱۷۶ از سوره اعراف) و عمرو نیز در پاسخ، وی را حماری دانسته که کتاب‌ها بر پشت می‌کشد (اشاره به آیه ۵ از سوره جمعه).<sup>۱</sup>

گاه بدفهمی برخی از مسلمانان از این آیات سبب می‌شده که به راحتی و من عندهم آیه‌ای را که در خطاب به گروه خاصی بوده است تعمیم دهند و یا آیاتی را که مربوط به گروه‌های برون‌دینی بوده در مورد هم‌کیشانان به کار بندند. خطیب بغدادی<sup>۲</sup> در شرح حال عیسی بن مهران (از محدثان سده سوم) وی را بددین و از شیاطین رافضه دانسته که کتابی در طعن صحابه نگاشته بوده است و از این رو به بخشی از آیه ۷۹ از سوره بقره «فویل لهم مما کتبت أیدیهم و ویل لهم مما یکسبون» و قسمتی از آیه آخر سوره شعرا «و سيعلم الذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون» استناد کرده.<sup>۳</sup>

پرسش و پاسخی که از متوکل و ابو العیناء محمد بن قاسم یمامی، از طرفا و شعرای سده سوم گزارش شده، تصویری آشکار را از تأثیرپذیری مسلمانان از قرآن در ادبیات تکفیری‌شان می‌نماید. در این گزارش متوکل، ابو العیناء را در مدح و هجا گفتن مردمان بازخواست می‌کند و ابو العیناء در پاسخ با اشاره به این دو گونه گفتار در قرآن، عمل خود را مستند به قرآن می‌سازد. بدین شرح که خداوند نیز در قرآن گاه برخی را تمجید و تحسین کرده (مانند آیات ۳۰ و ۴۴ از سوره ص<sup>۴</sup>) و گاه برخی را مورد طعن و لعن قرار داده (مانند آیه سیزدهم یادشده از

۱. نک. دینوری، ۲۰۱؛ طبری، تاریخ الطبری، ۷۱/۵؛ حسینی علوی، ۶۲؛ سبط بن جوزی، ۹۸؛ ابن ابی الحدید، ۲۵۶/۲

۲. ۴۹۵/۱۲ و ۴۹۶

۳. نیز نک. سمعانی، ۲۴۰/۱۲. مصداق ذم در آیه نخست احبار یهود و در آیه دوم مشرکان‌اند. نک. طبری، جامع البیان، ۳۰۰/۱؛ طوسی، ۳۲۲/۱؛ طبرسی، ۲۹۲/۱؛ ابن جوزی، زاد‌المسیر، ۳۵۱/۳؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۲۰۵/۱ و ۱۶۰/۶ که در آن آیه دوم - ۲۶: ۲۲۷- را مربوط به همه ظالمان می‌داند؛ شیبانی، ۱۶۷/۱؛ سیوطی، ۸۲/۱؛ طباطبایی، ۲۱۵/۱ و ۳۳۲/۱۵. به گزارش عیاشی - ۴۸ و ۴۷/۱ - علی ع همین آیه را در خطاب به عبدالله بن عمرو بن عاص و عثمان و به دلیل قصدشان بر تحریف قرآن به کار گرفته است.

۴. وَ هَبْنَا لِذَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۳۰)

وَ خَذُ بِيَدِكَ ضِعْفًا فَاضْرِبْ بِهِ وَ لَا تَحْنُتْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۴۴). ابوالعیناء عبارت پایان این آیات (نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ!) را شاهد می‌آورد.

سوره قلم).<sup>۱</sup> چنین استدلالی، در پس بسیاری از شواهد ارجاع به قرآن در ادبیات ناظر به بدبینی وجود دارد. وجود آیات حاوی طعن و ذم، گاه موجب می‌شد که برخی مسلمانان گمان کنند که می‌توانند بدون در نظر گرفتن تفاوت جایگاه فرمان‌گذاری و فرمان‌پذیری، همچون شارع مقدس به طعن و لعن دیگران بپردازند.

تعمیم این آیات گاه چنین صورت می‌گرفته که آیاتی که درباره برهه خاصی از تاریخ قوم یا گروهی بوده به اخلاف و بازماندگان تسری داده می‌شده است. در شرح مشهوری که بسیاری مؤرخان و سیره‌نگاران از غزوه بنی‌قریظه به دست داده‌اند پیامبر، گروه یهود را «برادران کپیان<sup>۲</sup> و خوگان و دشمنان خدای تعالی» (اشاره به آیه ۶۰ از سوره مائده) می‌خواند<sup>۳</sup> و در پاسخ به اعتراضی که بر این عمل خلاف خُلق و عادت ایشان ابراز می‌شود، بیان می‌کند که خداوند نیز چنین سخن گفته است.<sup>۴</sup> در این بیان منسوب به پیامبر، جواز تعمیم به شکل ضمنی نهفته است. از این رو ایشان اگرچه در موارد بسیار، از فحاشی نهی کرده‌اند<sup>۵</sup> و اگرچه ادب در گفتار را از خصائص ایشان دانسته‌اند<sup>۶</sup>، در برخی موارد، پیروان به چنین رفتارهایی از سیره ایشان اقتدا کرده‌اند؛ عبدالله بن رواحه، مأمور خراج پیامبر(ص)، پس از پیشنهاد رشوه بنی‌قریظه، آنان را

۱. نک. ابن ابی الحدید، ۱۴۸/۶؛ سید مرتضی، ۲۹۹/۱

۲. کپی یا کتی به معنای میمون و بوزینه است.

۳. قاضی ابرقوه، ۷۵۰/۲. نیز نک. واقدی، ۵۰۰/۲؛ ابن سعد، ۵۹/۲؛ یعقوبی، ۵۲/۲؛ طبری، *التاریخ الطبری*، ۵۸۱/۲؛ ابوبکر بیهقی، *دلائل النبوة*، ۱۰۹/۴ و ۱۰۹/۴؛ ابن کثیر، *البدایة و النهایة*، ۱۱۸/۴؛ ذهبی، ۳۰۹/۲

۴. نک. *تاریخ‌نامه طبری*، ۱۹۹/۳. در تفاسیر آورده‌اند که قرده به یهودیان اصحاب سبت و خنازیر به کفار زمان عیسی و منکران معجزه مانده ایشان اشاره دارد. در قول دیگر قرده را مربوط به مسخ جوانان اصحاب سبت و خنازیر را ناظر به شیوخ این قوم دانسته‌اند. نک. طبرسی، ۳۳۳/۳؛ فخر رازی، ۳۹۱/۱۲؛ بیضاوی، ۱۳۴/۲؛ سیوطی، ۲۹۵/۲؛ فتح‌الله کاشانی، *منهج الصادقین*، ۲۷۷/۳ و ۲۷۸؛ فیض کاشانی، ۲۸۳/۱؛ بحرانی، ۳۲۸/۲؛ شریف لاهیجی، ۶۷۷/۱

۵. برای مثال نک. کلینی، ۶۴۹/۲ که در آن پیامبر، عایشه را از قرده و خنزیر خواندن فردی یهودی که در ملاقات با پیامبر بی‌حرمتی داشته، منع کرده‌اند.

۶. نک. ابن سعد، ۳۲۶/۱؛ بسوی، ۲۸۷/۳؛ خرگوشی، ۶۱؛ ابوبکر بیهقی، *دلائل النبوة*، ۲۹۱/۱؛ سمعانی، ۳۸۹/۱؛ ابن‌سیدالناس، ۳۹۴/۲؛ ذهبی، ۴۴۸/۱؛ ابن‌کثیر، *البدایة و النهایة*، ۳۳/۶؛ مقریزی، ۱۷۹/۲؛ صالحی شامی،

قَرده و خنازیر خواند.<sup>۱</sup>

این که گفتار و رفتار پیامبر (ص)، به عنوان مبین وحی، در برخورد با غیرمسلمانان یا مسلمانان ناقص‌ایمان چه تأثیری در ادبیات ناظر به تکفیر و تفسیق در ادوار پسین داشته، پژوهشی دیگر می‌طلبد. در موارد بسیار سخنان ایشان نیز همانند ادبیات قرآن کریم، مرجعی برای تولید و بازتولید واژگان، اصطلاحات و ادبیات بددینی مسلمانان بوده است. تنها برای ذکر نمونه‌ای از این دست، می‌توان به حدیث معروفی اشاره کرد که در آن قدریه، مجوس امت خوانده شده‌اند.<sup>۲</sup> شناوری مفهومی واژه «قَدَر» در دوره‌های بعد، باعث شده است که حدیث یاد شده در منازعات گروه‌های مختلف، در حق رقبا به کار رود. به گفته خواجه نصیر<sup>۳</sup>: «از جهت این خبر که القدری مجوس هذه الامّة هر قومی، قدری حوالت با دیگر قوم کنند و میان هر دو طایفه مقاتل بسیار است»<sup>۴</sup>. به همین دلیل است که گاه معتزله را قدری خوانده‌اند<sup>۵</sup> و گاه اشاعره را چنین دانسته‌اند.<sup>۶</sup>

۱. نک. بلاذری، *فتوح البلدان* ۳۳؛ ابوبکر بیهقی، *دلائل النبوة*، ۲۳۰/۴؛ ذهبی، ۴۲۴/۲؛ ابن کثیر، *البدایة و النهایة*، ۱۹۹/۴. قس. واقدی، ۴۹۹/۲ و ۵۰۰؛ و مقریزی، ۲۴۵/۱ و ۲۴۶ که در آن‌ها اسید بن حضیر انصاری نیز یهود را همین گونه خطاب کرده است.
۲. برای نمونه نک. حاکم نیشابوری، ۱۵۹/۱؛ ابوبکر بیهقی، *السنن الکبری*، ۲۰۳. در منابع شیعی، حدیث را از امام جعفر صادق (ع) یا علی (ع) نیز دانسته‌اند. نک. صدوق، *التوحید*، ۳۸۲؛ همو، *ثواب الاعمال*، ۲۱۴. در برخی از روایت‌های مشابه این حدیث، مرجئه - گاه به عنوان یهود امت - در کنار اهل قَدَر - مجوس امت - مورد طعن قرار گرفته‌اند. برای مثال نک. ابن حزم، ۲۶۷/۲؛ مرعشی، ۳۷۲/۲۸.
۳. ۴۷۷.
۴. قس. کراجکی، ۱۲۳/۱: «فأهل العدل يقولون لأهل الجبر انتم القدرية و أهل الجبر يقولون لأهل العدل انتم القدرية».
۵. برای نمونه نک. ماتریدی، ۱۷۹۶۶؛ شهرستانی، ۵۶/۱.
۶. برای نمونه نک. مانکدیم، ۵۲۴ (پژوهش‌ها مشخص کرده‌اند کتاب *شرح الاصول الخمسة* از قوام‌الدین مانکدیم است و شهرت انتساب آن به قاضی عبدالجبار معتزلی عمدتاً به سبب اشتباهی است که در طبع نخستین کتاب - قاهره، ۱۳۸۴ق. به تحقیق عبدالکریم عثمان - رخ داده است. نک. راشدی‌نیا، ۱۸۳-۱۹۶). نیز نک. قاضی عبدالجبار، *المنیة و الامال* ۱۴۹؛ همو، *المعنی*، ۳۲۶/۸ به بعد؛ قزوینی، ۴۴۸.

گاه عکس جریان تعمیم رخ می‌داده؛ بدین گونه که آیاتی که حاوی طعن و لعنی عام‌تر است به گروهی خاص تخصیص داده می‌شده است. بغدادی<sup>۱</sup> پس از بدگویی از باطنیه ایشان را به همراه زنداقه گمراه‌تر از چارپایان خوانده و به آیه ۴۴ سوره فرقان اشاره کرده است (آیه یادشده حاوی قدح کفار زمان پیامبر است). ابن حزم<sup>۲</sup> همین آیه را دست‌مایه طعن ازرقه قرار داده است.

در برخی موارد، سوء برداشت از ریشه‌های قرآنی آموزه‌هایی چون لعن و تبری باعث سب و رَفْث‌های تندی شده است. قزوینی در رد اهل سنتی که به جبر قائلند آورده: «و این مذهب جبر هیچ عالمی فاضلی عابدی عقیف‌نفسی اختیار نکند مگر مشتی دوغ‌بازی لَتَبَانِ مَنْبَلِ بی‌نماز بریطساز چنگ‌نواز زرق‌فروش لوطی خَمَارِ قَمَارِ تَحْمَلِ گوی مروانی‌صورت اموی‌صفت. مشتی غلام‌باره بی‌نفس خام ناتمام عام اولئک کالأنعام که خدای را عادل ندانند».<sup>۳</sup> در نمونه‌ای متأخرتر، قاضی نورالله مرعشی<sup>۴</sup> کسی را که به اجماع مفسران بر نزول آیه تطهیر در شأن علی (ع) باور ندارد، زنیم (اشاره به آیه ۱۳ از سوره قلم) دانسته (آیه یاد شده را در وصف کافران و بعضاً برخی کسان چون ولید بن مغیره، از کفار قریش یا اخنس بن شریق، شاعر جاهلی دانسته‌اند).<sup>۵</sup>

استفاده بیشتر از این دست عبارات، در سده پنجم که از برهه‌های پرتکفیر تاریخ اسلام است، ناصر خسرو<sup>۶</sup> را بر آن داشته که چنین گوید: «و مَثَلِ کسی که اندر مسلمانی مؤمنی را طعنی کند بی‌آن‌که از اعتقاد او بداند و بی‌آن‌که مر او را از آن کس رنجی رسیده باشد مر او را بیازارد، اندر کار بستن خوی بد بی‌سببی چون مثل سگی باشد که شخصی رو آورده به راه که به شغل خویش می‌رود و راه‌گیری بیرون آید و اندر او آویزد و جامه‌اش بدرد و او را بریش کند چنان‌که خدای تعالی همی گوید قوله تعالی "فمثلة کمثل الکلِبِ إن تحمل ..." و این مثل

۱. بغدادی، ۲۸۳

۲. ابن حزم، ۳۸۱/۲

۳. قزوینی، ۱۸۹ و ۱۹۰. برای نمونه‌های دیگر نک. جوینی، ۵۴/۱: «آن گبر پُر کبر و کافر فاجر و نحس نجس».

نیز نک. ۵۳/۱ و ۲۶۳/۲

۴. نک. مرعشی، ۴۸۵/۲

۵. نک. طبری، جامع‌البیان، ۱۷/۲۹؛ طبرسی، ۵۰۲/۱۰؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۲۱۲/۸؛ بیضاوی، ۲۳۴/۵؛

۲۳۴/۵؛ محلی و سیوطی، ۵۶۷/۱

۶. ناصر خسرو، ۶۲

آن‌هاست که دروغ‌زن داشتند نشانی‌های ما را یعنی امامان حق را طاعت نداشتند... و این نادانان مر شیعت را همی آزارند به این‌که ایشان را دست باز داشته است چنان‌که خدای تعالی همی گوید لاجرم اندر تاریکی و نادانی و نابینایی هلاک همی‌شوند» (جالب آن‌که خود وی در شکایت از طعن و تشنیع مخالفان، به همین آفات گرفتار آمده و با استناد به قرآن مخالفان را به سگ مانده کرده است<sup>۱</sup>).

چنین شواهد و گزارش‌هایی را که در منابع تاریخی مکتوب - که ناظر به گفتار و ادبیات سطوح فرهیخته جامعه‌اند - منعکس شده، یافت. اگرچه کمبود و نبود منابع در بسیاری از جنبه‌های زندگی روزانه مسلمانان پژوهش در گفتار و رفتار عوام در تاریخ اسلام را دشوار می‌سازد، از طریق برخی شواهد می‌توان تا اندازه‌ای به واقعیات زندگی عوام مسلمان (و در این‌جا ادبیات ناظر به بددینی نزد ایشان) پی برد. شبکه واژگانی و اصطلاح‌شناختی فرهیختگان، به کلی از ادبیات عامیانه جدا نیست؛ مخاطب بسیاری از نگاشته‌های علما، عوام بوده‌اند و از این رو در متون حرفه‌ای و فنی گاه به رعایت حال مخاطب از ادبیات عوام استفاده می‌شده است. از سوی دیگر تأثیرپذیری عوام از علما، سبب می‌شده که همواره بخشی از شیوه‌های گفتار و رفتار فرهیختگان به سطوح زندگی روزانه نفوذ کند. از این رو بی‌دلیل نخواهد بود اگر ادبیات ناظر به بددینی در کتب تاریخی را تا حدی نشان از وجود این ادبیات نزد عوام بدانیم؛ به ویژه آن‌که تکفیر و مسائل آن که پدیدآورنده ادبیات تکفیری‌اند، در همه لایه‌های فکری جامعه در جریان بوده است؛ نه تنها علما و خواص که عامه کوی و بازار نیز آن را متعارف و مألوف می‌دانستند. مسعودی در داستانی طنزآمیز که نشان از واقعیات جامعه دارد آورده است که در بغداد فردی عامی نزد والی شد و به همسایه‌اش در گرایش به زندقه افترا بست. والی از کیش همسایه پرسید و فرد پاسخ داد که وی مرجئی و قدری و ناصبی و رافضی است که معاویه بن خطاب، قاتل علی بن عاص را دشمن می‌دارد. والی به طنز گفته است که ندانم بر کدام علم تو رشک برم؛ دانشت در مقالات و عقائد یا بینشت در انساب.<sup>۲</sup> در گزارشی دیگر نویسنده *قابوس‌نامه*<sup>۳</sup>، پسر را در مواجهه با پرسشگران سمج چنین اندرز داده: «و اگر تعمد کنند و بسیار نویسند رقع

۱. قس. صدوق، *غلل الشرائع*، ۲۹۲/۱ و مجلسی، ۷۲/۷۳ که در آن‌ها در شکایت از ناصبان اهل بیت، آن‌ها را

ناپاک‌تر از سگ خوانده‌اند

۲. نک. مسعودی، ۳۲/۳ و ۳۳

۳. عنصرالمعالی، ۱۶۰ و ۱۶۱

را بدر و بگوی که این مسأله ملحدانست و زندیقانست، سائل این مسأله زندیق است. همه بگویند که لعنت بر ملحدان باد و زندیقان. که دیگر آن مسأله از تو کس نیارد پرسیدن»<sup>۱</sup>.  
گاه بدفهمی متعصبان از برخی آیات یادشده، می‌توانسته لعن و دشنام‌های رایج نزد آنان را که غالباً متضمن خطاب افراد به حیوانات‌اند، دامن زند و آیات پیش‌گفته را هم‌چون توجیهی دینی در نظر آنان جلوه دهد. چنین است که در بسیاری موارد، مخالفان به حیواناتی تشبیه و خطاب شده‌اند که کافران، مشرکان و یا منافقان در قرآن به آنها تشبیه شده‌اند. در بسیاری موارد سگ، خوک و حمار و ترکیبات شامل آنها در خطاب به مخالفان دینی به کار رفته‌اند؛ برای مثال به گزارش طبری<sup>۲</sup>، خلیفه دوم، عمیر بن وهب صحابی را، پیش از اسلام آوردنش کلب خطاب کرده است (در تاریخ‌نامه طبری<sup>۳</sup>، این خطاب از ناحیه پیامبر است). در ماجرای به دار آویختن حسنگ، بوسهل زوزنی وی را «سگ قرمطی» خوانده<sup>۴</sup>. طبری<sup>۵</sup> از قول خلیفه دوم نقل می‌کند که خون مشرکان چون خون سگ است. به نظر همین نجاست سگ - و نیز خوک - و نجاست مشرکان (نک. توبه: ۲۸)، وجه شبهی ست که ممکن است تشبیهات یادشده را باعث شود؛ چنان‌که در بسیاری از تفاسیر در ذیل آیه از قول ابن عباس آورده‌اند که گفته نجاست مشرکان همچون نجاست سگ و خوک، عینی است.<sup>۶</sup> در نفثة‌المصدور<sup>۷</sup> در طعن رکن‌الدین مودود بن محمود، از ملوک بکر در سده هفتم، آمده: «بحکم أذکروا الفاسق بما فیه أطناب إطناب باز کشیدی و تقرب به رسول‌الله صلی الله علیه و سلم که فرمود «لا غیبة للفاسق»

۱. برای نمونه‌هایی از پژوهش‌های انجام گرفته درباره تأثیر فرهنگ قرآنی و دینی در زندگی روزانه مسلمانان نک.

Abu Zayd، ۸۰/۲-۹۸؛ موسی‌پور، ۱۳۱-۱۶۵

۲. طبری، تاریخ الطبری، ۴۷۳/۲

۳. تاریخ‌نامه طبری، ۱۴۷/۳ و ۱۴۸

۴. ابوالفضل بیهقی، ۲۳۰. نیز نک. ۲۱۴ که معتصم، افشین را «سگ ناخویشتن‌شناس نیم‌کافر» نامیده؛ و ۲۱۷ که احمد بن ابی دؤاد، متکلم معتزلی و قاضی‌القضات معتصم، افشین را سگ خوانده است. برای نمونه‌های دیگر نک. افضل‌الدین کرمانی، ۱۷، که از خوارج و روافض، با لفظ سگ یاد شده (نیز نک. جوینی، ۲۶۸/۳ که این واژه را در یادکرد اسماعیلیه به کار گرفته است. نیز نک. زجاجی ۱۷۹/۱، «سگ بت‌پرست»؛ ۸۶/۱، «سگ کافر». و حسینی یزدی، ۳۵۰ که اصطلاح «سگ‌دین» را آورده است).

۵. طبری، تاریخ الطبری، ۶۳۵/۲

۶. برای نمونه نک. طبری، جامع البیان، ۷۴/۱۰؛ طبرسی، جوامع الجامع، ۴۷/۲؛ جرجانی، جلاء‌الاذهان، ۵۰/۴ و

چاشنیی از خبثات آن بدرگ که دریا را نجس گرداند ایراد کردمی و نبذی از ناپاکی آن ناپاک که چون نشر کند سگ دامن پوستین ازو در چپند در بندی چند کاغذ بیاوردمی»<sup>۱</sup>.

لعن و نفرین‌هایی مانند آن‌چه که در آیه نخست سوره مسد آمده، نیز این چنین‌اند. به این معنا که در جشان در قرآن کریم می‌توانسته اجازه استفاده از آن را به ذهن مسلمانان القا کند.<sup>۲</sup>

گاه عبارت لعن و طعن‌گونه‌ای که قرآن در مورد برخی کسان به کار گرفته، مورد استناد مسلمانان در مواقع دیگر و در تخریب شخصیت فرد مورد اشاره آیه یا خانواده وی بوده است. برای نمونه در گفت‌وگویی که بین عمّار یاسر و عمرو بن عاص روایت شده، عمّار به تعریض عمرو را «الأبتر بن الأبتر» (اشاره به آیه سوم از سوره کوثر<sup>۳</sup>) می‌خواند که عمرو را به اعتراض وا می‌دارد.<sup>۴</sup> در گزارش‌هایی علی (ع) نیز عمرو را «الأبتر بن الأبتر» خوانده است.<sup>۱</sup>

۱. نیز نک. مرتضی داعی حسنی، ۲۳۵ که آیه ۲۸ از سوره توبه را در مورد سه خلیفه نخستین به کار می‌گیرد. نیز نک. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ۲/۸۵ و ۲۴۱ در مورد تشبیه به خوک و حمار نیز برای نمونه نک. مسکویه رازی، ۲۴۵/۵ («الکلب اللاحد الخنزیر») و سمعانی، ۳۷۷/۸ و ۳۷۸ («و إذا هو رافضی مثل الحمار»).

۲. برای نمونه نک. *اخبار الدولة العباسیة*، ۷۹ که در آن معاویة بن عبدالله بن جعفر در گفت‌وگو با ولید بن عقبه از عبارت «تبت یداک» استفاده می‌کند. نیز نک. نصر بن مزاحم، ۳۰۲ که در آن ابوشجاع حمیری، سردار علی نظیر این عبارت را در پیکار صفین در خطاب به گروه حمیریان به کار برده است. نظائر چنین نفرینی مانند «شلت یداک» یا «تربت یداک» نیز رایج بوده. نک. ابن قتیبه، *الامامة و السياسة*، ۱۰۴/۱؛ *اخبار الدولة العباسیة*، ۴۰۶؛ ابن

عبدالبر، ۱۸۷۵/۴

۳. *إِنَّ شَأْنَيْكَ هُوَ الْأُبْتُرُ*

۴. نک. نصر بن مزاحم، ۳۴۰؛ ابن اعثم، ۳/۷۶ و ۷۷؛ قاضی احمد تتوی، ۱/۴۷۲ و ۴۷۳. در کتب تاریخی آیه یادشده را را به اختلاف اقوال در شأن عاص بن وائل، عمرو بن عاص، ابوجهل، کعب بن الأشرف یا عاص و پسرش - هر دو - دانسته‌اند. برای نمونه نک. ابن هشام، ۱/۳۹۳؛ ابن قتیبه، *المعارف*، ۲۸۵؛ ابن اثیر، *اسد الغابة*، ۴/۷۸؛ ابن حجر، ۵/۳۸۹؛ مقریزی، ۵/۳۳۳؛ صالحی شامی، ۱۰/۴۷۷ و ۱۱/۲۰. در تفاسیر مصداق آیه را به اختلاف عاص بن وائل - بیش از دیگران - کعب بن اشرف، عقبه بن ابی معیط، ابوجهل، ابولهب و یا گروهی از قریش دانسته‌اند. در اکثر تفاسیر سخنی از مصداق بودن عمرو بن عاص نیامده. نک. طبری، *جامع البیان*، ۳۰/۲۱۲ و ۲۱۳؛ طوسی، ۱۰/۴۱۸؛ ثعلبی نیشابوری، ۱۰/۳۱۳؛ ابوالفتوح رازی، ۲۰/۴۳۲؛ طبرسی، ۱۰/۸۳۸؛ ابن جوزی، *زاد المسیر*، ۴/۴۹۸؛ فخر رازی، ۳۲/۳۲۰؛ ابن کثیر، *تفسیر القرآن العظیم*، ۸/۴۷۷؛ شبیبانی، ۵/۴۲۸؛ جرجانی، ۱۰/۴۵۸؛ طباطبایی، ۲۰/۳۷۱. قول به نزول آیه در شأن عمرو ابن عاص در تفاسیر شیعی بیشتر دیده می‌شود. نک. قمی، ۲/۴۴۵؛ فیض کاشانی، ۲/۴۸۴؛ شریف لاهیجی، ۴/۸۷۶؛ بحرانی، ۵/۷۷۷. سیوطی نیز در *الدر المنثور* - ۴/۴۰۶ - به قولی عمرو را مصداق آیه گفته اما این احتمال را ضعیف دانسته است. برخی، در اقوالی که جریان تعمیم به آشکاری از آن‌ها مستفاد



### نتیجه

نوع مواجهه قرآن در بسیاری از آیات حاوی خطاب به بددینان و بی‌دینان و صرف وجود این آیات، گاه جواز به‌کارگیری آنها و واژگان و اصطلاحات مشابه را در موارد و موقعیت‌های مشابه برای برخی مسلمانان متصور ساخته است؛ به گونه‌ای که گاه آیات یادشده به پشتوانه قیاس بر افراد و گروه‌های دیگر اطلاق شده‌اند. استفاده پیامبر، صحابه و بزرگان دین از چنین آیاتی نیز می‌توانسته باعث چنین تصویری گردد. به این ترتیب، گاه آیات یادشده در بافتارهایی دیگر و با دلالتی غیردینی به کار رفته‌اند. مناقشات فرقه‌ای و سیاسی آکنده از چنین ادبیاتی‌اند. در مواردی بدفهمی‌ها و سوء برداشتهای متعصبان، به ذم و قدح‌های افراطی می‌انجامیده. تأثیرپذیری عوام از دانش‌ورزان نیز چنین ادبیاتی را به حوزه گفتار عوام می‌کشانده است. بی‌گمان چنین ادبیاتی به همراه مسأله تکفیر به عنوان عامل اصلی آن، ممکن است در روابط فرق مسلمان با یکدیگر و نیز با پیروان دیگر ادیان خلل و مانع ایجاد کند. کاربرد قرآنی این ادبیات که چنان‌که گفته شد گاه هدفی اخلاقی نظیر تنبیه و تنبّه گروه‌های بددین یا بی‌دین را منظور داشته است، نباید دست‌مایه استفاده‌های غیراخلاقی در مناقشات و مجادلات عقیدتی، سیاسی و اجتماعی قرار بگیرد.

### کتابشناسی

علاوه بر قرآن کریم

ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبة‌الله، شرح نهج‌البلاغه، مکتبة آیت‌الله المرعشی، قم، ۱۳۷۸-۱۳۸۳ ش.  
ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی‌الکرم، اسد الغابة فی معرفة الصحابة، دارالفکر، بیروت، ۱۹۸۹/۱۴۰۹.

همو، الکامل فی التاریخ، دار صادر-دار بیروت، بیروت، ۱۹۶۵/۱۳۸۵.

است، هر کس را که با پیامبر ص دشمنی ورزد، مصداق آیه دانسته‌اند. برای نمونه نک. طبری، جامع‌البیان، ۲/۱۲۳؛ ابوبکر بیهقی، دلائل‌النبوّة، ۲/۷۰؛ فتح‌الله کاشانی، زیدة‌التفاسیر، ۵۳۵/۷.  
۱. نک. ابن‌سعد، ۴/۱۹۲؛ ابن‌اعثم، ۲/۳۸۰ و ۳/۱۴۱ و ۴/۲۰۲. در مناظره فرد خارجی با ابن‌عباس نیز، خارجی عمرو را چنان خوانده. نک. ابن‌اعثم، ۴/۲۵۳. نیز در گزارشی علی ع، مغیره بن‌أخنس را ابتر نامیده. نک. ابن‌اعثم، ۲/۳۸۰. درباره مغیره بن‌أخنس صحابی نک. بلاذری، انساب‌الاشراف، ۱۳/۴۳۷؛ ابن‌عبدالبر، ۴/۱۴۴۴؛ ابن‌اثیر، اسد‌الغابه، ۴/۴۶۹ و ۴۷۰؛ ابن‌حجر، ۶/۱۵۵؛ زرکلی، ۷/۲۷۶.

- ابن اعثم، ابومحمد احمد بن اعثم الكوفي، كتاب الفتوح، تحقيق علي شبري، ط. الاولى، دار الاضواء، بيروت، ١٩٩١/١٤١١.
- ابن العمراني، محمد بن علي بن محمد، الإنباء في تاريخ الخلفاء، تحقيق قاسم السامرائي، ط. الاولى، دار الافاق العربية، القاهرة، ٢٠٠١/١٤٢١.
- ابن جوزي، ابوالفرج عبدالرحمن بن علي، زاد المسير في علم التفسير، تحقيق عبدالرزاق المهدي، ط. الاولى، دار الكتاب العربي، بيروت، ١٤٢٢ق.
- همو، المنتظم في تاريخ الامم والملوك، تحقيق محمد عبدالقادر عطا و مصطفى عبدالقادر عطا، ط. الاولى، دارالكتب العلمية، بيروت، ١٩٩٢.
- ابن حجر العسقلاني، احمد بن علي، الاصابة في تمييز الصحابة، تحقيق عادل احمد عبدال موجود علي محمد معوض، ط. الاولى، دارالكتب العلمية، بيروت، ١٩٩٥/١٤١٥.
- ابن حزم، علي بن احمد اندلسي، الفصل في الملل و الاهواء و النحل، تعليق احمد شمس الدين، ط. الاولى، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٦ق.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، العبر و ديوان المبتدأ و الخبر في تاريخ العرب و البربر و من عاصروهم من ذوى الشأن الاكبر، تحقيق خليل شحادة، ط. الثانية، دار الفكر، بيروت، ١٩٨٨/١٤٠٨.
- ابن سعد، محمد بن سعد بن منيع، الطبقات الكبرى، تحقيق محمد عبدالقادر عطا، ط. الاولى، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٩٩٠/١٤١٠.
- ابن سيد الناس، ابوالفتح محمد بن سيد الناس، عيون الأثر في فنون المغازي و السمائل و السير، تعليق ابراهيم محمد رمضان، ط. الاولى، دار القلم، بيروت، ١٩٩٣/١٤١٤.
- ابن عبدالبر، ابوعمر يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر، الاستيعاب في معرفة الاصحاب، تحقيق علي محمد الجاوي، ط. الاولى، دار الجيل، بيروت، ١٩٩٢/١٤١٢.
- ابن قتيبة دينوري، ابومحمد عبدالله بن مسلم، الامامة و السياسة المعروف به تاريخ الخلفاء، تحقيق علي شبري، ط. الاولى، دار الاضواء، بيروت، ١٩٩٠/١٤١٠.
- همو، المعارف، تحقيق ثروت عكاشه، ط. الثانية، الهيئة المصرية العامة للكتاب، القاهرة، ١٩٩٢.
- ابن كثير، عمادالدين ابوالفداء اسماعيل بن عمر، البداية و النهاية، دار الفكر، بيروت، ١٩٨٦/١٤٠٧.
- همو، تفسير القرآن العظيم، تحقيق محمد حسين شمس الدين، ط. الاولى، دار الكتب العلمية-منشورات محمد علي بيضون، بيروت، ١٤١٩ق.

- ابن هشام، عبدالملک بن هشام الحمیری، *السيره النبویه*، تحقیق مصطفی السقا و ابراهیم الیاری و عبدالحفیظ شلبی، دار المعرفة، بیروت، بی تا.
- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، تحقیق محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس، مشهد، ۱۴۰۸ق.
- اخبار الدولة العباسیه*، از مؤلفی ناشناس، تحقیق عبدالعزیز الدوری و عبدالجبار المطلبی، بیروت، دارالطلیعه، ۱۳۹۱ق.
- افضل‌الدین کرمانی، ابوحماد احمد بن حامد، *تاریخ افضل یا بدایع الزمان فی وقایع کرمان*، تصحیح مهدی بیانی، چاپخانه دانشگاه، تهران، ۱۳۲۶ش.
- بحرانی، سید هاشم، *البرهان فی تفسیر القرآن*، ط. الاولی، بنیاد بعثت، تهران، ۱۴۱۶ق.
- بسوی، ابویوسف یعقوب بن سفیان، *المعرفة و التاريخ*، تحقیق اکرم ضیاء العمری، ط. الثانية، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۹۸۱.
- بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر بن طاهر، *الفرق بین الفرق و بیان الفرقة الناجیه منهم*، دار الجیل-دار الآفاق، بیروت، ۱۴۰۸ق.
- بلادری، ابوالحسن احمد بن یحیی، *فتوح البلدان*، مکتبه الهلال، بیروت، ۱۹۹۸
- همو، *کتاب جمل من انساب الاشراف*، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، ط. الاولی، دار الفکر، بیروت، ۱۹۹۶/۱۴۱۷.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر، *انوار التنزیل و اسرار التأویل*، تحقیق محمد عبدالرحمن المرعشلی، ط. الاولی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۸ق.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، *تاریخ بیهقی*، تصحیح علی‌اکبر فیاض، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۵۶ش.
- بیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین، *دلائل النبوة و معرفة احوال صاحب الشریعة*، تحقیق عبدالمعطی قلجی، ط. الاولی، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۸۵/۱۴۰۵.
- همو، *السنن الکبری*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، مکتبه دار الباز، المکه، ۱۹۹۴/۱۴۱۴.
- تاریخ‌نامه طبری*، منسوب به محمد بن محمد بلعمی، تصحیح محمد روشن، ج. ۱ و ۲ سروش، ج. دوم، ۱۳۷۸ش، ج. ۳ و ۴ و ۵، البرز، ج. سوم، ۱۳۷۳ش، تهران.
- تفضلی، احمد، «کرتیر و سیاست اتحاد دین و دولت در دوره ساسانی»، *یکی قطره باران (جشن‌نامه استاد دکتر عباس زریاب خویی)*، صص. ۷۲۳-۷۳۷، فرهنگ نو، تهران، ۱۳۷۰ش.

- ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق احمد بن ابراهیم، *الكشف و البیان عن تفسیر القرآن*، ط. الاولى، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۲ق.
- جرجانی، ابوالمحاسن حسین بن حسن، *جلاء الازهار و جلاء الاحزان*، چ. نخست، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۷ش.
- جوینی، علاءالدین عطا ملک بن بهاءالدین، *تصحیح محمد قزوینی*، چ. چهارم، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۸۵ش.
- حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد بن عبدالله، *المستدرک علی الصحیحین*، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۱/۱۹۹۰.
- حسینی علوی، ابوالمعالی محمد، *بیان الادیان*، *تصحیح عباس اقبال و محمد تقی دانش‌پژوه*، چ. نخست، روزنه، تهران، ۱۳۷۶ش.
- حسینی یزدی، محمد بن محمد، *العراضة فی الحکایة السلجوقیة*، به کوشش مریم میرشمسی، چ. نخست، بنیاد موقوفات دکتر افشار، تهران، ۱۳۸۸ش.
- خرگوشی، ابوسعید عبدالملک بن ابی عثمان، *شرف النبی*، تحقیق محمد روشن، بابک، تهران، ۱۳۶۱ش.
- خطیب البغدادی، ابوبکر احمد بن علی، *تاریخ مدینة السلام*، تحقیق بشار عواد معروف، ط. الاولى، دار الغرب الاسلامی، بیروت، ۲۰۰۱/۱۴۲۲.
- خواجه نصیرالدین طوسی، «رسالة فی الجبر و الاختیار»، *کلمات المحققین*، چ. دوم، بی‌نا، قم، ۱۳۴۱ش.
- دریایی، تورج، «نگاهی به بدعت‌گرایی در دوره ساسانی»، *ایران‌نامه*، سال هفدهم، صص. ۲۹۱-۲۹۵، ۱۳۷۸ش.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، *الاخبار الطوال*، تحقیق عبدالمنعم عامر، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۸ش.
- ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد، *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، ط. الثانية، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۴۱۳/۱۹۹۳.
- راشدی‌نیا، اکبر، «کتاب شرح الاصول الخمسه؛ تألیف قاضی عبدالجبار یا قوام‌الدین مانکدیم؟»، *معارف عقلی*، شماره ۱۱، پاییز ۱۳۸۷ش.
- زجاجی، همایون‌نامه، *تاریخ منظوم زجاجی*، *تصحیح علی پیرنیا*، چ. نخست، نشر آثار، تهران، ۱۳۸۳ش.
- زرکلی، خیرالدین، *قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین* معروف به *الاعلام*، ط. الثامنة، دار العلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۹.

- زیدری، شهاب‌الدین محمد نسوی، *نفته‌المصدر*، تصحیح امیر حسین یزدگردی، چ. دوم، نشر ویراستار، تهران، ۱۳۷۰ ش.
- سیط بن جوزی، شمس‌الدین ابوالمظفر یوسف بن قزاوغلو، *تذکره الخواص من الامة فی ذکر خصائص الائمة*، ط. الاولى، منشورات الشریف الرضی، قم، ۱۴۱۸ ق.
- سمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن محمد، *الانساب*، تحقیق عبدالرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی، ط. الاولى، مجلس دائرة المعارف العثمانیة، حیدرآباد، ۱۳۸۲/۱۹۶۲ ق.
- سید مرتضی، علم‌الهدی علی بن الحسین، *أمالی المرتضی: غرر الفوائد و درر القلائد*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دار الفکر العربی، القاهرة، ۱۹۹۸.
- سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر، *الدر المنثور فی تفسیر المأثور*، مکتبة آیت‌الله المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۴ ق.
- شریف لاهیجی، محمد بن علی، *تفسیر شریف لاهیجی*، تحقیق میرجلال‌الدین حسینی ارموی، چ. نخست، دفتر نشر داد، تهران، ۱۳۷۳ ش.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، *الملل و النحل*، تحقیق محمد بدران، ط. الثالثة، منشورات الشریف الرضی، قم، ۱۳۶۴ ش.
- شیبانی، محمد بن حسن، *نهج‌البیان عن کشف معانی القرآن*، تحقیق حسین درگاهی، چ. نخست، بنیاد دایرة‌المعارف اسلامی، تهران، ۱۴۱۳ ق.
- صالحی شامی، محمد بن یوسف، *سبل‌الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد*، تحقیق عادل احمد عبدالوجود و علی محمد معوض، ط. الاولى، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۴/۱۹۹۳ ق.
- صدوق، ابن بابویه محمد بن علی، *التوحید*، ط. الاولى، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۳۹۸ ق.
- همو، *ثواب الاعمال و عقاب الاعمال*، چ. نخست، دار الرضی، قم، ۱۴۰۶ ق.
- همو، *علل الشرائع*، چ. نخست، داوری، قم، بی‌تا.
- طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چ. پنجم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۷ ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، *جوامع الجامع*، تصحیح ابوالقاسم گرجی، انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، تهران، ۱۳۷۷ ش.
- همو، *مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن*، چ. سوم، ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ ش.

- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، *تاریخ الامم و الملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ط. الثانية، دار التراث، بیروت، ۱۹۶۷/۱۳۸۷.
- همو، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، ط. الاولى، دارالمعرفة، بیروت، ۱۴۱۲ق.
- طوسی، محمد بن حسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، تحقیق احمد قصیر عاملی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا
- عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر، *قابوس نامه*، تصحیح غلامحسین یوسفی، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴ش.
- عباشی، محمد بن مسعود، *کتاب التفسیر*، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، چاپخانه علمی، تهران، ۱۳۸۰ق.
- فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، *مفاتیح الغیب*، ط. الثالثة، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۰ق.
- فیض کاشانی، ملّا محسن، *الصادق فی تفسیر القرآن*، تحقیق محمد حسین درایتی و محمدرضا نعمتی، چ. نخست، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۴۱۸ق.
- قاضی ابرقوه، رفیع الدین اسحاق بن محمد، *سیرت رسول الله*، تحقیق اصغر مهدوی، چ. سوم، خوارزمی، تهران، ۱۳۷۷ش.
- قاضی احمد تتوی، آصف خان قزوینی، *تاریخ الفی*، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، چ. نخست، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۲ش.
- قاضی عبدالجبار، ابوالحسن عبدالجبار بن احمد الهمدانی، *المعنی فی ابواب التوحید و العدل*، تحقیق جورج فنواتی، الدار المصریة، القاهرة، ۱۹۶۲-۱۹۶۵.
- همو، *المنیة و الامل*، تحقیق سامی نشار و عصام الدین محمد، دار المطبوعات الجامعیة، اسکندریه، ۱۹۷۲.
- قزوینی رازی، عبدالجلیل، *النقض معروف به بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض*، تصحیح جلال الدین حسینی ارموی، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۸ش.
- قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر قمی*، تحقیق سید طیب موسوی جزایری، چ. چهارم، دار الکتب، قم، ۱۳۶۷ش.
- کاشانی، ملّا فتح الله، *زبدة التفاسیر*، چ. نخست، بنیاد معارف اسلامی، قم، ۱۴۲۳ق.
- همو، *منهج الصادقین فی الزام المخالفین*، کتابفروشی محمد حسن علمی، تهران، ۱۳۳۶ش.
- کاشفی سبزواری، حسین بن علی، *مواهب علیة*، تحقیق سید محمدرضا جلالی نائینی، سازمان چاپ و انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۶۹ش.

- کراچی، ابوالفتح، *کنز الفوائد*، ط. الاولى، دار الذخائر، قم، ۱۴۱۰ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، چ. دوم، انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۶۲ش.
- ماتریدی، ابومنصور، *التوحید*، تحقیق عاصر ابراهیم، ط. الاولى، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۲۷ق.
- مانکدیم، قوام‌الدین احمد بن ابی‌الحسین (این کتاب به اشتباه به نام قاضی عبدالجبار معتزلی چاپ شده است)، *شرح الاصول الخمسة*، اعتنی به سمیر مصطفی رباب، ط. الاولى، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۲ق.
- مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار*، تصحیح محمد باقر بهبودی و دیگران، مؤسسه‌الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ق.
- مجمّل *التواریخ و القصص*، از مؤلفی ناشناس، تصحیح ملک‌الشعرا بهار، کلاله خاور، تهران، بی‌تا.
- محلی، جلال‌الدین و سیوطی، جلال‌الدین، *تفسیر الجلالین*، ط. الاولى، مؤسسه‌النور للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۶ق.
- مرتضی داعی حسنی، *تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام*، تصحیح عباس اقبال، چ. دوم، اساطیر، تهران، ۱۳۶۴ش.
- مرعشی، قاضی نورالله، *إحقاق الحق و إزهاق الباطل*، تعليق آیت‌الله المرعشی النجفی، ط. الاولى، مکتبه آیت‌الله المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۹ق.
- مستوفی، حمدالله بن ابی‌بکر، *تاریخ گزیده*، تصحیح عبدالحسین نوایی، چ. سوم، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۴ش.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، *مروج الذهب و معادن الجوهر*، تحقیق اسعد داغر، ط. الثانية، دار الهجرة، قم، ۱۴۰۹ق.
- مسکویه رازی، ابوعلی، *تجارب الامم*، تحقیق ابوالقاسم امامی، ط. الثانية، سروش، تهران، ۱۳۷۹ش.
- مقدسی، مطهر بن طاهر، *البدء و التاریخ*، مکتبه الثقافة الدینیة، بی‌تا.
- مقریزی، تقی‌الدین احمد بن علی، *إمتاع الاسماع بما للنبي من الاحوال و الاموال و الحفدة و المتاع*، تحقیق محمد عبدالحمید نمیسی، ط. الاولى، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۹۹۹/۱۴۲۰.
- موسی‌پور، ابراهیم، «فرهنگ دینی در زبان و نشانه‌شناسی روزانه مردم ایران در دوران صفوی-قاجاری»، *تاریخ و تمدن اسلامی*، سال ششم، شماره یازدهم، بهار و تابستان ۱۳۸۹ش.
- ناصر خسرو، ابومعین حمیدالدین ناصر بن خسرو، *وجه دین*، چ. دوم، اساطیر، تهران، ۱۳۸۴ش.

نصر بن مزاحم، ابوالفضل نصر بن مزاحم بن سيار، *وقعة صفين*، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، ط. الثانية، المؤسسة العربية الحديثة، القاهرة، ١٣٨٢ق.  
الواقدي، محمد بن عمر، *المغازي*، تحقيق مارسدن جونز، ط. الثالثة، مؤسسة الاعلمي، بيروت، ١٩٨٩.  
يعقوبي، احمد بن ابى يعقوب، *تاريخ يعقوبي*، دار صادر، بيروت، بي تا.

Abu Zayd, Nasr Hamid, "Everyday Life, Qur ān in", in *Enc. of the Qur ān (EQ)*, ed. Jane Dammen McAuliffe, Brill, Leiden-Boston, 2002.  
Gabrieli, F., "IBN al-MUKAFFA", in *Enc. Of Islam*, New Edition, Brill-Luzac & Co., Leiden-London, 1986.  
Russell, James R., "Behdin", in *Elr*, ed. Ehsan Yarshater, Routledge & Kegan Paul, London & NewYork, 1990.  
Stewart, Devin J., "Curse", in *Enc. of the Qur ān (EQ)*, ed. Jane Dammen McAuliffe, Brill, Leiden-Boston, 2001.